

پوپولیسم سیاسی - اقتصادی و فرهنگی، دموکراسی و توسعه

احمد موثقی^۱

استاد علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۸/۷ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۱۲/۲۶)

چکیده

پوپولیسم، پدیده‌ای است با ریشه‌های عمیق تاریخی و اجتماعی که با داعیه‌ی اعاده‌ی حاکمیت به مردم و با شعار عدالت، توده‌های فقیر و محروم و به‌حاشیه‌رانده را علیه نخبگان حاکم بسیج می‌کند و اکنون به پدیده‌ای جهانی و علیه جهانی شدن، تبدیل شده است. مقاله حاضر می‌کوشد معنا و ویژگی‌ها و زمینه‌های تاریخی و اجتماعی و فکری پوپولیسم را، به‌ویژه در آمریکای لاتین، با این پرسش محوری که چه رابطه و نسبتی با دموکراسی و توسعه دارد، بررسی کند. به نظر می‌رسد که پوپولیسم در پیوند با چپ‌گرایی یا بنیادگرایی مذهبی یا ناسیونالیسم رمانتیک، با دامن زدن به هیجانات توده‌ای و تشدید شکاف‌های هویتی و قومی-نژادی و فرقه‌ای و اجتماعی، نظم و ثبات سیاسی و حاکمیت قانون و انباشت سرمایه را تضعیف می‌کند و به شدت مانع تحقق توسعه و در نتیجه دموکراسی در کشورهای جهان سوم می‌شود.

واژه‌های کلیدی

آمریکای لاتین، پوپولیسم، توسعه، دموکراسی، صنعتی شدن، مردم، نخبگان.

مقدمه

پوپولیسم به‌ویژه در بعد سیاسی آن اکنون به پدیده‌ای جهانی در شمال و جنوب تبدیل شده و در عین حال بر ضد فرایند جهانی شدن هم موضع‌گیری دارد و عمل می‌کند. در کشورهای شمال و به‌طور مشخص در اروپا و آمریکا، پوپولیسم با رویکردی محافظه‌کارانه و در طیف راست افراطی با ناسیونالیسم آمیخته شده و علیه جهانی شدن و جلوه‌های منطقه‌گرایانه آن و نیز علیه برداشته شدن مرزها و ورود مهاجران موضع‌گیری دارد. از نمونه‌های بارز این گرایش در شمال خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا و ظهور پدیده ترامپ در آمریکا و احزاب راست افراطی و فاشیستی در آلمان، ایتالیا، فرانسه، اتریش، هلند و کشورهای دیگر است. پوپولیسم در شمال علیه دموکراسی و توسعه عمل نمی‌کند، زیرا کشورهای پیشرفته غربی گذار موفقیت‌آمیزی به توسعه و دموکراسی داشته‌اند و همه امور نهادینه شده و ثبات سیاسی و اقتصادی و حکومت قانون و فعالیت آزاد احزاب و رسانه‌ها و نهادهای مدنی و بخش خصوصی برقرار است. اما تحولات جدید ناشی از پیشرفت فناوری و گسترش بخش خدمات و ورود این کشورها به دوره پسا صنعتی، پسامدرن، پسامادی و عصر اطلاعات، و نیز آثار منفی جهانی شدن در کشورهای جنوب، به‌ویژه خاورمیانه و شمال آفریقا، و بروز منازعات منطقه‌ای و گسترش سلفی‌گری و بنیادگرایی مذهبی و در نتیجه سرریز شدن مهاجران و پناهندگان به اروپا و آمریکا، واکنش‌های محافظه‌کارانه و پوپولیستی علیه تحولات جدید و نیز مهاجران، به‌ویژه علیه اسلام و مسلمانان را در پی داشته است. به‌علاوه، جهانی شدن اقتصادی و تحرک بین‌المللی سرمایه، تراز تجاری بین کشورهای شمال را نیز به هم زده و برخی اقشار و گروه‌ها و طبقات اجتماعی و دولت‌های نماینده آنها را به واکنش حمایت‌گرایانه علیه شرکای تجاری‌شان واداشته و به جنگ تجاری بین آمریکا از یک‌سو و اروپا، کانادا، مکزیک، چین و ژاپن از سوی دیگر دامن زده است.

اما در کشورهای جنوب که گذار توسعه‌ای نداشته‌اند، پوپولیسم در ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نه تنها علیه جهانی شدن و سرمایه‌داری و تمدن جدید غربی و مدرنیته در کل، بلکه به‌ویژه علیه دموکراسی لیبرال و توسعه کاپیتالیستی موضع‌گیری دارد و فعال شده است. در کشورهای آمریکای لاتین این پوپولیسم بیشتر زمینه اقتصادی دارد و با چپ‌گرایی و سوسیالیسم آمیخته شده و در ونزوئلا در قالب پدیده چاوز و جانشین او مادورو و در تعدادی از کشورهای دیگر بروز و ظهور یافته است. در خاورمیانه و شمال آفریقا پوپولیسم با اسلام سیاسی و بنیادگرایی مذهبی و سلفی‌گری آمیخته شده و در قالب القاعده و طالبان و داعش و بوکوحرام و الشباب و نظایر اینها نمایان شده است. حتی در ایران و آسیای جنوبی و جنوب شرقی، از هند و پاکستان تا تایلند و فیلیپین (دو تریه) این پدیده رخ نموده است.

با این حال، وجه مشترک همه این جنبش‌های پوپولیستی ضدیت با فرایند جهانی شدن و توسل به مردم عادی و طبقات پایین و نفی دستگاه حاکم و نخبگان حاکم و تکیه بر رهبران کاریزما با بسیج توده‌ای و برانگیختن احساسات و هیجانات بر مبنای هویتی و قومی و نژادی، ملی، مذهبی یا فرقه‌ای و طبقاتی، و ساده‌سازی امور و نفی صریح یا ضمنی عقل و علم و کارشناسی و واقعیت‌های پیچیده موجود است. این پدیده ایدئولوژیک بسیار سطحی و کم‌مایه است و هم مسائل را بسیار ساده می‌بیند و هم راه‌حل‌های ساده‌انگارانه‌ای دارد و در عمل با انواع ایدئولوژی‌های جاافتاده دیگر ترکیب شده و در پیوند با سوسیالیسم، فاشیسم، ناسیونالیسم اقتصادی یا مذهب، نه تنها به حل و رفع مسائل کمکی نمی‌کند، بلکه به تشدید مسائل دامن زده و جنگ و خشونت و کینه و دشمنی و دیگری‌ستیزی و دیوارکشی و مرزبندی و نیز بی‌ثباتی و بی‌قانونی و هرج و مرج را نیز دامن می‌زند که به‌ویژه در کشورهای جنوب رویکردی مرگبار و فاجعه‌آفرین است. البته ساختارهای اقتصادی - اجتماعی و سیاسی حاکم بر کشورها در شمال و جنوب و در سطح جهانی نیز بسیار ناعادلانه و ظالمانه و سرکوبگر است و سبب بروز و ظهور نارضایتی‌ها و واکنش‌های خاص‌گرایانه، از جمله به‌صورت پوپولیسم، می‌شود و این تصور را ایجاد کرده است که این جنبش‌های پوپولیستی جهت‌گیری‌های رهایی‌بخش دارند. بنا به تفسیر لاکلاو^۱ و موفه^۲، پوپولیسم نیروی مثبت و رهایی‌بخش است که با بسیج توده مردم می‌تواند نظم سیاسی - اقتصادی ناعادلانه حاکم را تغییر دهد. اما این مقاله می‌کوشد در حد امکان و به‌اجمال به ماهیت پدیده پوپولیسم و ابعاد آن و زمینه‌های اجتماعی ظهور آن و وجوه اشتراک و افتراق آنها در شمال و جنوب و آثار و عوارض آنها، به‌ویژه از نظر توسعه سیاسی و اقتصادی در کشورهای جهان سوم و جنوب، پردازد.

پوپولیسم و ویژگی‌های آن

براساس تعریفی متعارف، پوپولیسم در اصل راهبرد بسیج سیاسی با استفاده از سبک معمول لفاظی سیاسی است که طی آن رهبران و احزاب پوپولیستی به‌منظور به چالش کشیدن نظم مستقر، به قدرت مردم عادی متوسل می‌شوند. رهیافت‌های دیگر پوپولیسم را به‌مثابه نوعی سازمان و سبک سیاست تحلیل می‌کنند که به بسیج دارای ویژگی سیاست مبتنی بر شخصیت حول محور یک رهبر کاریزماتیک که گفته می‌شود تجسم اراده مردم عادی و سخنگوی آنان است ارجاع دارد. در نتیجه، ویژگی این بسیج پوپولیستی سبک ارتباطات خاصی است و پوپولیست‌ها راه‌حل‌های ساده‌انگارانه برای مسائل پیچیده سیاسی به زبانی بسیار مستقیم، با

1. Laclau
2. Mouffe

توسل به عقل متعارف مردم و با رد خردگرایی نخبگان حاکم و مستقر، ارائه می‌دهند. بنابراین بسیج سیاسی، رهبری کاریزماتیک و زبان ساده‌انگارانه ویژگی‌های معمول و مهم پوپولیسم هستند (Abts 2 Kummens, 2007: 407).

سه ویژگی محوری ایدئولوژی پوپولیستی، رابطه آشتی‌ناپذیر اساسی بین «مردم» و «نخبگان»، تلاش برای اعاده قدرت به مردم و حاکمیت مردمی، مردم به‌مثابه کلیت واحد و همگون، است؛ در نسخه‌های چپ‌گرایانه پوپولیسم طبقه کارگر علیه نخبگان بورژوا و در جنبش‌های پوپولیستی راست‌گرا مشابه ایده‌های کارل اشمیت^۱ درباره دموکراسی به‌مثابه هویت ماهوی همه شهروندان، جامعه سیاسی به‌صورت مجموعه‌ای سیاسی همگون با اراده واحد و همگانی (روسو) تصور می‌شود که تنها رهبر کاریزماتیک سخنگو و بیانگر صدای مردم است و همه افراد و گروه‌هایی که در این مجموعه واحد و همگون، این «مردم خالص»، قرار نمی‌گیرند، از جمله «نخبگان فاسد»، اقلیت‌ها، بیگانگان و مهاجران، دشمن و دیگری تلقی شده و قابل دفع و طرد و حذف هستند؛ به این ترتیب دقیق‌ترین تعریف ممکن از پوپولیسم، عبارت است از «ایدئولوژی بی‌محتوا و سطحی که از حاکمیت مردم به‌مثابه مجموعه‌ای همگون طرفداری می‌کند» (Abts 2 Kummens, 2007: 408-409).

به‌عبارت دیگر، سه مفهوم کلیدی در «پوپولیسم» عبارت‌اند از: مردم، نخبگان و اراده همگانی؛ «مردم» سازه‌ای مرکب از سه معناست: مردم دارای حاکمیت، مردم عادی و ملت؛ با این مفاهیم، مردم عادی در برابر نخبگان فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قرار می‌گیرند و با رویکرد اتوپیایی روسو به جمهوریت و دموکراسی مستقیم و ناسیونالیسم، مقوله‌های نمایندگی، تکثر و تفاوت رد می‌شوند و پیرو آن اقتدارگرایی می‌تواند مشروعیت یابد (Mudde 2 Kaltwasser, 2017: 9-19).

پوپولیسم با تکیه بر مردم عادی و بسیج توده‌های بی‌شکل، از یک‌سو با نخبه‌گرایی در تضاد است و از سوی دیگر، با تکثرگرایی تعارض دارد. نخبه‌گرایان سیاست را به‌طور انحصاری یا غالب امری مربوط به نخبگان می‌دانند، که در آن مردم حق اظهارنظر ندارند؛ آنها یا دموکراسی را به‌کلی رد می‌کنند (نظیر فرانکو^۲ و پینوشه^۳) یا از مدل محدود دموکراسی حمایت می‌کنند (مثل خوزه اورتگای گاست^۴ یا جوزف شومپتر^۵). تکثرگرایی در تضاد مستقیم با چشم‌انداز دوگانه‌گرایانه پوپولیسم و نخبه‌گرایی هر دو است و به‌جای آن جامعه را به‌صورت متنوع و متکثر، مرکب از گروه‌های مختلف اجتماعی دارای عقاید و منافع متفاوت می‌بیند و بر

1. Carl Schmitt
2. Franco
3. Pinochet
4. Jose Ortega Gasset
5. Joseph Schumpeter

توزیع قدرت در سرتاسر جامعه و جلوگیری از تحمیل اراده گروه‌های خاص (مردان، جماعات قومی یا نژادی یا سیاسی یا فکری و...) تأکید دارد (Mudde 2 Kaltwasser, 2017: 7).

زمینه‌های تاریخی و فکری - جامعه‌شناختی ظهور پوپولیسم

کیچینگ در کتاب تأثیرگذارش، توسعه و توسعه‌نیافتگی از منظر تاریخی، بر این باور است که همزمان با صنعتی شدن، دشمنی با رنج‌ها و انسانیت‌زدایی شهرنشینی سریع ناشی از آن در میان روشنفکران آغاز شد و در خود انگلستان شعرا و هنرمندانی مانند وردزورث^۱، شیلی^۲، بلیک^۳ از «آسیب‌های شیطانی سیاه» نخستین انقلاب صنعتی انتقاد کردند و به تجلیل از روستا و زندگی روستایی روی آوردند که این رد آگاهانه صنعت و شهر و حتی خود عقلانیت علمی توسط آنان، تازگی داشت (Kitching, 1990: 2). این رمانتیسیم ادبی و هنری که طی سده نوزدهم ادامه یافت و بر بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی - اقتصادی و سیاستمداران تأثیر گذاشت، با آموزه پوپولیسم ارتباط دارد، هرچند پوپولیسم می‌تواند بدون وقوع صنعتی شدن بزرگ مقیاس و شهرنشینی گسترده رخ دهد (Kitching, 1990: 2).

جریان فکری پوپولیسم از اوایل سده نوزدهم با تولید متمرکز و بزرگ مقیاس مخالفت کرده و به جای آن از الگویی از توسعه بر مبنای بنگاه اقتصادی فردی کوچک مقیاس در صنعت و کشاورزی هر دو دفاع کرد. از جمله اُون^۴ و پرودون^۵ که اغلب پیشتازان تفکر سوسیالیستی یا آنارشستی تلقی شده‌اند، نه پوپولیست. در میان گروه‌های اجتماعی هم تولیدکننده‌های کوچک مقیاس و با ابزار تولید در تملک خود یا اجاره‌کرده، ولی تحت کنترل مدیریتی خودشان، از دوران پیشاصنعتی و حتی قبل از آن، مثل دهقانان و پیشه‌وران، هستند؛ و بعد در دوران صنعتی شدن، مثل کارگران مزدبگیر صنعتی وجود دارند که در فرایند پرولتریزه شدن ناشی از روند استثمار، با نارضایتی عمیق خود ممکن است با صنعتی شدن مخالفت کرده و از دنیای بنگاه‌های اقتصادی کوچک دفاع کنند؛ یا مهاجران از روستاها به شهرهای بزرگ که ممکن است با نوستالژی زندگی روستایی و شهرهای کوچک خود، ایدئولوژی ضدصنعتی شدن اتخاذ کنند و بر ضد شهرنشینی هم موضع بگیرند. با این حال، در جریان صنعتی شدن از همان اواخر سده هجدهم و در سده نوزدهم در اروپا، از جمله در روسیه، این ایدئولوژی‌های مخالف صنعتی شدن کاپیتالیستی توسط روشنفکران شهری، نه خود دهقانان یا کارگران دهقانی

-
1. Words Worth
 2. Shelley
 3. Blake
 4. Owen
 5. Proudhon

یا صنعتی، به وجود آمدند و تعداد خیلی از آنها ریشه و منشأهای دهقانی یا کارگری داشتند (Kitching, 1990:19-20).

هتته^۱ هم اشاره دارد که سنت پوپولیستی در جامعه «مهر پیوند» (گمیشافت^۲) ریشه دارد، درحالی که تفکر غالب در غرب مدل «سود پیوند» (گزلشافت^۳) را عقلانی می‌سازد، و شکل کلاسیک آن جنبش نارودنیک روسی است (هتته، ۱۳۸۸: ۲۱۳). پوپولیسم روسی به غایت خوب تنظیم شده، به این علت که تعدادی از روشنفکران هوشمند روسی را در اواخر سده نوزدهم به خود جلب کرده بود. نارودنیک‌ها علیه صنعت‌گرایی به‌عنوان یک شکل تولید بزرگ‌مقیاس و متمرکز (راهبرد کاپیتالیستی دولتی)، استدلال می‌کردند، اما با پیشرفت انواع تکنولوژیک مخالف نبودند. آنها ضد دولت‌گرایان بودند، که با توجه به شکل سرکوبگرانه صنعتی شدن روسیه بود (هتته، ۱۳۸۸: ۲۱۷).

رمانتیسیم محافظه‌کار واکنشی در برابر جامعه بورژوازی سده نوزدهم در حال ظهور، با خصیصه نقد صنعت‌گرایی و مخالف پیامدهای منفی زیبایی‌شناختی و اخلاقی تغییرات اجتماعی، از جمله «ازخودبیگانگی»، بود که این مسئله از خودبیگانگی در آثار اولیه مارکس^۴ و بعدها در آثار وبر^۵، فروید^۶، موریس^۷، فروم^۸ و مارکوزه^۹ هم انعکاس یافت (هتته، ۱۳۸۸: ۲۱۴-۲۱۳). توسعه اقتصادی پایدار، فراتر از کشاورزی و حتی صنایع کارخانه‌ای کوچک‌مقیاس و خانوادگی، از صنعت و صنعتی شدن ناشی می‌شود که با تغییر ساختار اجتماعی و مالکیت قدرت اقتصادی در جامعه، توسط طبقه سرمایه‌دار (مالک-مدیر) در کارخانه‌های بزرگ و در شهرهای بزرگ، صورت می‌گیرد و با تمرکز بسیار بیشتر درآمد و ثروت همراه است. به نظر کیچینگ، همین بسط و گسترش مقیاس و تمرکز اجتماعی و فضای ملازم با آن در صنعت، درآمد و قدرت بود که بسیاری از متفکران پوپولیست سده نوزدهم به آن اعتراض داشتند و آرمان جامعه‌ای مرکب از تولیدکنندگان کشاورزی و غیرکشاورزی کوچک‌مقیاس ساکن در روستاها و شهرهای کوچک را در برابر آن قرار دادند؛ بنابراین، «پوپولیسم صرفاً دفاع از دهقانان و مزایای توسعه کشاورزی در برابر صنعت نبود. آن درست به همان اندازه یا بیشتر، دفاع از بنگاه‌های اقتصادی کوچک‌مقیاس و برابری اجتماعی و اقتصادی مبتنی بر آن، در برابر

-
1. Hettne
 2. Gemeinschaft
 3. Gesellschaft
 4. Marx
 5. Weber
 6. Freud
 7. Morris
 8. Fromm
 9. Marcuse

بنگاه‌های اقتصادی بزرگ‌مقیاس و نابرابری در صنعت و کشاورزی هر دو، بود» (Kitching, 1990, 11-12).

پیامدهای توزیعی صنعتی شدن کاپیتالیستی مورد بحث متفکران بود و اقتصاددانان سیاسی «کلاسیک» در اواخر سده هجدهم و در سده نوزدهم (اسمیت، ریکاردو و مارکس) دغدغه حجم و مقیاس و ارزش تولید و افزایش آن را داشتند و «تنها زمانی که مسئله «توزیعی» به تولید آسیب می‌رساند، یعنی آن جنبه از توزیع که ظرفیت رشد اقتصاد کاپیتالیستی (به قول مارکس) را تهدید می‌کرد، آنها به چگونگی توزیع این تولید در میان افراد و گروه‌های اجتماعی مختلف در جامعه علاقه‌مند بودند» (Kitching, 1990: 16). اما از نظر متفکران پوپولیست از سیسموندی^۱ به بعد، مسئله توزیع مسئله اصلی و اولیه به‌عنوان امری اساساً اخلاقی و اجتماعی بود. از نظر آنها «تمرکز قدرت اقتصادی و درآمد و ثروت (ناشی از رشد مقیاس و تمرکز صنعتی) در وهله نخست ناعادلانه بود. آنها از همزیستی ثروت عظیم و ظرفیت تولیدی گسترده از یک سو، و فقر توده‌ای از سوی دیگر، وحشت‌زده شده بودند» و چنین نظام اقتصادی‌ای را به‌هیچ‌وجه «مترقی» به هر معنا تلقی نمی‌کردند (Kitching, 1990: 16). بنابراین ریشه‌های فکری آموزه پوپولیسم در اوایل سده نوزدهم است که طی این سده، با جنبش‌های اجتماعی و سیاسی پوپولیستی، گسترش یافت، ولی در اروپای شرقی دهه ۱۹۲۰ به شکلی تعدیل‌شده احیا شد که کیچینگ آن را نئوپوپولیسم می‌نامد که چهار گونه مدرن آن در نایره^۲ از تانزانیا، در برنامه اشتغال جهانی سازمانی بین‌المللی کار (ILO) و آثار مایکل لیپتون^۳ و ای.اف. شوماخر^۴ یافت می‌شود (Kitching, 1990: 3). به استدلال کیچینگ، پوپولیسم سده نوزدهم و نئوپوپولیسم سده بیستم آموزه‌های مخالف و عقاید اقلیت‌های مخالف با باور اجتماعی و اقتصادی غالب در این سده‌ها، و مخالف خود توسعه و باور به ضرورت صنعتی شدن به‌منظور ایجاد و افزایش مداوم استانداردهای زندگی، بوده و هستند (Ibid.). پوپولیست‌های روسی سده نوزدهم هم که در یک کشور فقیر و عقب‌مانده نزدیک اروپای غربی به‌سرعت در حال صنعتی شدن می‌زیستند، دغدغه دهقانان و کشاورزی را داشتند و همین‌طور دغدغه مسائل ناسیونالیستی را، که این امر نقد بُعد ناسیونالیستی تفکر پوپولیستی را هم ضروری می‌سازد که به‌ویژه در تفکر توسعه مدرن

1. Sismondi.
2. Nyerere
3. Michael Lipton
4. E.F. Schumacher

کتاب شوماخر با مشخصات زیر به فارسی ترجمه شده است: ای. اف. شوماخر، کوچک زیباست، اقتصاد با ابعاد انسانی، ترجمه علی رامین، ج ۳، تهران: سروش، ۱۳۷۲.

و سنت وابستگی آمریکای لاتین و فرانک^۱ بسط یافت و این سنت بر آفریقا، هند و جاهای دیگر تأثیر گذاشت (Kitching, 1990: 16).

در کل، هم پوپولیسم و هم نئوپوپولیسم آموزه‌هایی هستند که با «صنعتی شدن و تولید بزرگ‌مقیاس به نام بنگاه‌های اقتصادی فردی کوچک‌مقیاس» مخالفت می‌کنند و هر دو منتقد صنعتی شدن از منظر یک بدیل ضمنی و صریح هستند، اما آنها در زمان و در پایه فکری انتقادشان تفاوت دارند. همان‌طور که کیچینگ می‌نویسد:

پوپولیسم در اروپا در جریان صنعتی شدن اوایل سده نوزدهم ظهور کرد و اساساً نقدی بر صنعتی شدن کاپیتالیستی بود (صنعتی شدن که در آن واحدهای صنعتی بزرگ‌مقیاس در تملک خصوصی بودند و در چارچوب اقتصادی بازاری فعالیت می‌کردند)، و به‌طور عمده بر مبنای زمینه‌های اجتماعی و اخلاقی برخورد می‌کردند. به بیان مدرن، پوپولیست‌های سده نوزدهم استدلال می‌کردند که هزینه‌های اجتماعی و انسانی صنعتی شدن کاپیتالیستی قابل قبول نیست و فواید آن را زیر سؤال می‌بردند. بیشتر پوپولیست‌های سده نوزدهمی، که مخالف سرمایه‌داری بودند، خودشان را سوسیالیست به هر شکل آن می‌خواندند. نئوپوپولیسم، از سوی دیگر، در روسیه و اروپای شرقی پس از جنگ جهانی اول ظهور کرد و به همان میزان با الگوی صنعتی شدن سوسیالیستی دولتی شوروی پس از ۱۹۱۷ مخالف کرد که با صنعتی شدن کاپیتالیستی مخالفت می‌کرد (Kitching, 1990: 21).

با وجود این، نئوپوپولیست‌ها به نقد اجتماعی یا انسانی از صنعتی شدن اکتفا نکردند، بلکه کوشیدند منطق اقتصادی متعارف به نفع صنعتی شدن و بنگاه‌های اقتصادی بزرگ‌مقیاس، به‌ویژه در کشاورزی را زیر سؤال ببرند. نظریه‌پرداز عمده نئوپوپولیسم ا. وی. چایانوف^۲ اقتصاددان / کشت‌شناس روسی بود، که تفکرش در نظریه‌های کنونی اقتصاد دهقانی و توسعه روستایی بسیار تأثیرگذار باقی مانده است (Kitching, 1990: 21). نئوپوپولیسم حتی فراتر از نقد، می‌کوشد الگویی بدیل یا خط سیر بدیل توسعه اقتصادی ارائه دهد و اکنون در نظریه‌های بدیل توسعه به‌صورت «توسعه‌ای دیگر»، «توسعه بدیل»، یا «پساتوسعه» مطرح شده، که بیشتر در مقام نقد و نفی توسعه در جریان اصلی موضع گرفته است و در جنبه اثباتی راه‌حلی برای مسائل پیچیده توسعه‌ای ندارد (ر. ک. پیتس، ۱۳۹۶).

هتته (۱۳۸۸: ۲۱۷ و ۲۱۳) پوپولیسم را پدیده‌ای در سطح جهانی و «بیانگر منافع و ارزش‌های جوامع دهقانی» می‌داند که با نفوذ و رخنه سرمایه‌داری صنعتی مورد تهدید قرار گرفته و دارای مضامین بسیار متفاوت در بسترهای سیاسی مختلف به شرح زیر است:

1. Frank

2. A. V. Chayanov

۱. عکس‌العمل‌های یک جامعه زراعتی کم و بیش خوداتکا در برابر نفوذ و رخنه کاپیتالیستی (جنبش نارودنیک در روسیه، پوپولیسم جهان‌سومی)؛
۲. یک اتحاد توسعه‌گرایانه بین بورژوازی ملی و اتحادیه‌های کارگری (پوپولیسم آمریکای لاتینی)؛
۳. یک سرمایه‌داری کوچک‌مقیاس کشاورزان که علیه سرمایه‌مالی و صاحبان منافع شهری مبارزه می‌کند (پوپولیسم آمریکای شمالی)؛
۴. جنبش خرده‌بورژوازی ضد بوروکراتیک در دولت‌های رفاهی ایستا و راکد.

رمانتیسم و پوپولیسم فرهنگی

پوپولیسم واکنشی رمانتیک به بنیان‌های فلسفی عصر روشنگری است که در گذشته با الهام از نظریه‌پردازان ناسیونالیسم رمانتیک بر مبنای اصالت نژاد، ملت، مردم، قهرمان و دولت، زمینه‌ساز ظهور فاشیسم در اروپا شد. با تفسیرهایی که از اندیشه سیاسی روسو، هگل و کارلایل ارائه شد، آزادی فرد در اطاعت از فرمانروا و رهبر و قهرمان و دولت تعریف شد و انحلال فرد در کلیت‌های جمعی نظیر مردم، ملت، نژاد و دولت، تجویز و توصیه شد (ر.ک: کاسیر، ۱۳۶۲، از ص ۲۲۳ به بعد). بنیادگرایی مذهبی نیز نوعی پوپولیسم و فاشیسم مذهبی را با تجویز انحلال فرد در کلیتی به نام خدا و دین در دوران کنونی دامن زده که به خشن‌ترین وجهی علیه اقلیت‌ها و ادیان و مذاهب دیگر و در کل، دیگری و دیگران، با غیریت‌سازی‌های هویتی و قبیله‌ای و متصلب به‌کار گرفته شده است. پوپولیسم و بنیادگرایی مذهبی و سکولار هر دو، با رویکردی رمانتیک و فاشیستی علیه دموکراسی و توسعه فعال شده‌اند که اگرچه از نارسایی‌های مدرنیته و سرمایه‌داری ناشی می‌شوند، خود واکنشی سخت و پیرانگر و از خودبیگانه‌ساز بوده‌اند (موتقی، ۱۳۹۴، فصل هشتم؛ آرگون، ۱۳۹۷).

در حوزه فرهنگ و هنر، پست‌مدرنیسم نوع جدیدی از پوپولیسم فرهنگی، با تفوق رسانه‌های جمعی و جامعه مصرفی از یک سو، و به‌طور تناقض‌آمیزی تکثرگرایی فرهنگی از سوی دیگر، و در پایان آوانگارد زیبایی‌شناختی و رشد آوانگاردهای فرهنگی، تلقی می‌شود. این آوانگاردهای فرهنگی در زمینه گسترده‌ای از روابط اجتماعی و سیاسی عمل می‌کنند و درصدد احیای سنت در سیاست و فرهنگ معاصر بوده و با رشد فرهنگ توده‌ای همراهند (Dunn, 1991: 112 - 113). پست‌مدرنیسم برخاسته از احساسات و آمال و آرزوهای پوپولیستی است. احیای «سنت» و «دلتنگی برای گذشته» در فرهنگ معاصر آشکار است. وجه فارق اساسی پست‌مدرنیسم عصر کنونی نسبت به مدرنیسم و آوانگاردهای آن، در اظهار وجود مجدد اساسی سنت فرهنگی و محافظت از گذشته است که به باور رابرت دان، این امر واکنش

و اعتراضی علیه نیروی محرکه عقلانی ساز و انسانیت‌زدای مدرنیسم و محو و نابود شدن تفاوت فرهنگی توسط آن، است (Dunn, 1991: 130- 31). مهم‌ترین ویژگی جنبش‌های ضد مدرنیستی اخیر، دوباره ارزش قائل شدن برای دقیقاً همان عناصری از تاریخ گذشته و آمل و آرزوهای کنونی است که مدرنیسم آنها را نابود کرده است، و اشتیاقی برای اجتماع پیشامدرن و حس تعلق به مکان را جلوه‌گر می‌سازد. دفاع از ارزش‌های اومانستی و مردمی (مقوله‌ای ابتدا پیشامدرن و اکنون پست‌مدرن)، سنت را در معرض معانی مختلف و مجادله‌برانگیزی حول محورهای محافظه‌کارانه‌ای چون خانواده، مذهب، جماعت و ملت، ضمن مقاومت در برابر ساختارهای رسانه‌های جمعی تجاری و جامعه مصرفی قرار داده است (Ibid.).

اما این واکنش سنت علیه مدرنیته در مناطق مختلف جهان سوم یا کشورهای توسعه‌نیافته، در بستر فقر و بیکاری و عقب‌ماندگی اقتصادی- اجتماعی و شکاف طبقاتی و فساد و خودکامگی، با ایدئولوژیک کردن سنت، به صورت انواع واکنش‌های رمانتیک و پوپولیستی و بنیادگرایانه مذهبی و قومی و هویتی، و نیز چپ‌گرایی آن هم در جامعه‌ای پیشاکاپیتالیستی یا دارای سرمایه‌داری پیرامونی، نمایان شده و مورد استفاده ابزاری صاحبان قدرت و ثروت علیه دشمنان خیالی و فرضی در داخل و خارج، به‌ویژه علیه غرب و دنیای مدرن و سرمایه‌داری قرار گرفته و بنیاد عقل و علم و اختیار و انتخاب و آزاداندیشی و تنوع و تفاوت و تکثر و تحزب را در این جوامع ویران کرده است.

پوپولیسم و دموکراسی

پوپولیسم و دموکراسی هر دو یک ارجاع محوری به حاکمیت مردم دارند. اما دو دیدگاه درباره رابطه متقابل بین این دو مفهوم وجود دارد. طرفداران پوپولیسم که آن را خالص‌ترین شکل دموکراسی می‌دانند، دموکراسی را بیشتر به معنای حکومت مستقیم مردم در نظر می‌گیرند و در نتیجه آن دو را یکی و یکسان تلقی می‌کنند؛ اما مخالفان پوپولیسم با ارجاع به سنت لیبرال، مرجعیت و اقتدار عالی در دولت را به قانون می‌دهند که طی آن بر اهمیت نمایندگی، حقوق فردی و متعادل کردن قوا و منافع تأکید کرده و حکومت قانون را ابزار حمایت از حقوق فردی و برابر همه شهروندان در مقابل اعمال خودسرانه و دلخواهانه قدرت توسط دولت یا شهروندان دیگر، از طریق طیفی از نظارت‌ها و کنترل‌ها در چارچوب یک نظام نمایندگی، می‌دانند. در پوپولیسم مرجعیت و اقتدار عالی نه با قانون، بلکه با مردم است و به جای استقلال خصوصی و فردی شهروندان، بر استقلال عمومی و اراده عمومی و مشترک مردم و اعمال آن تأکید می‌شود (Abts and Rummens, 2007: 405- 410).

دموکراسی بر مبنای ایده جامعه‌ای باز و متنوع و متکثر است، که به‌نحوی نمادین در صحنه سیاسی یکپارچه شده است. ولی پوپولیسم بر مبنای افسانه خیالی هویتی بسته و جمعی است که تفاوت‌های فردی را سرکوب می‌کند. منطق پوپولیستی هویت در تضاد با ایده دموکراتیک نمایندگی است. اشمیت و روسو هر دو معتقدند که مردم را نمی‌توان نمایندگی کرد، زیرا در آن صورت حاکمیتشان را انکار می‌کنند. چون ضرورت دارد هویت بلافصل بین حاکمان و رعایا وجود داشته باشد، حاکمان رعایایشان را تنها در قالب نوعی نمایش یا تجسم مستقیم می‌توانند نمایندگی کنند که طی آن رهبران پوپولیستی صدای اراده واحد مردم می‌شوند و می‌توانند به‌طور مستقیم از جانب مجموعه کلی شهروندان سخن بگویند. در منطق پوپولیستی نیازی به توانمندسازی یا شهروندی فعال نیست و یک رهبر «دموکراتیک» که تجسم اراده مردم است، نیازی نمی‌بیند که اعمالش را به هر طریقی محدود کند. چون مردم به‌صورت مجموعه‌ای همگون دیده می‌شوند، آزادی واقعی افراد با اراده آزاد این مجموعه انطباق دارد و با این منطق، با مجبور کردن فرد به رها کردن حقوق فردی‌اش و موافقت با اراده همگانی، به قول روسو و اشمیت، او به‌طور مشروع «مجبور می‌شود که آزاد باشد» (Abts and Rummens, op.cit.: 415-417). اما انگاره وحدت ارگانیک و همگون جامعه سیاسی به ایده متفاوت بودن و تنوع در درون جامعه آسیب وارد می‌کند و جایگاه قدرت را می‌بندد و حاکمیت مردم به‌عنوان یک کلیت واحد و همگون را تحمیل می‌کند. این انگاره وجه معرف پوپولیسم است و آن را به توتالیتریانیسم نزدیک می‌کند، اگرچه اولی تفاوت میان قلمرو سیاسی و دیگر قلمروها و استقلال آن را می‌پذیرد و تنها می‌کوشد مردم را همگون سازد، ولی دومی یک پروژه همگون‌سازی مردم به‌عنوان یک کلیت واحد است که کل جامعه را در برمی‌گیرد. منطق هویت واحد و همگون مستلزم دفع و طرد و حتی نابودی هر آن‌چیزی است که متفاوت و ناهمگون است، و یک ساختار عمودی و دوگانه آشتی‌ناپذیری‌ها بین دوستان و دشمنان، بین "ما، مردم" و "آنها، نخبگان مستقر" در رأس جامعه (فکری، اقتصادی و سیاسی) و نیز بین مردم و همه کسانی که در سطوح پایین جامعه هم قرار دارند و تصور می‌شود که خلوص مردم و شیوه طبیعی زیست آنها را به خطر می‌اندازند و تهدید می‌کنند، نظیر جنایتکاران، خارجی‌ها، سودخواران و منحرفان، اقلیت‌ها، مخالفان و هر آنچه تصور می‌شود غریب یا «دیگری» هستند، برقرار می‌کند و به این ساختار آشتی‌ناپذیری مشروعیت می‌بخشد (Abts and Rummens, op.cit.: 418-419).

آبتز و رومنز اشاره دارند که دموکراسی تا آنجا که روزه‌ای برای ابراز خشم و نارضایتی‌های پوپولیستی گروه‌هایی از مردم را فراهم می‌کند، قادر به خنثی کردن تهدید پوپولیسم است، ولی هنگامی که رهبران و احزاب پوپولیستی به قدرت می‌رسند، درصدد

مخالفت با دموکراسی و نادیده گرفتن مخالفان، پارلمان و قانون اساسی یا حتی کنار زدن آنها به عنوان موانع تحقق اراده مردم، برمی آید و نظارت و کنترل های اساسی نظام نمایندگی و قانونمند را دور می زند (Abts and Rummens, op.cit: 419- 421). به علاوه، بقای یک رژیم پوپولیستی به حفظ موفقیت آمیز انگاره افسانه ای مردم به مثابه کلیتی واحد که آنها را به قدرت رساند، بستگی دارد و برای این کار تلاش مداومی برای مشروعیت زدایی از همه مخالفان احتمالی و سرکوب هر گونه تفاوت و عدم همراهی سیاسی ممکن، صورت می گیرد و در پایان، رژیم پوپولیستی به سمت استبداد، اقتدارگرایی و توتالیترانیسم سوق پیدا می کند. به عبارت دیگر، رژیم پوپولیستی حتی اگر موفق به حذف همه گونه تنوع سیاسی شود، با توجه به فشار دائمی اشکال دیگر تنوع فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی بر حوزه سیاسی و انگاره یک مجموعه سیاسی همگون، می کوشد هر گونه تنوع ممکن در همه حوزه های جامعه را نیز از بین ببرد و دیگر مرزهای امر سیاسی را محترم نشمارد و در نتیجه توتالیتر شود (Abts and Kummens, op.cit: 421- 422).

پوپولیسم و توسعه در آمریکای لاتین

پوپولیسم و حامی پروری در آمریکای لاتین حول محورهای طبقاتی که به صورت گرایش های چپ و سوسیالیستی نمودار می شود، ناشی از تجربه ناموفق کشورهای این منطقه در امر توسعه است. این منطقه برخلاف آسیای شرقی، رشد اقتصادی، و نه توسعه، را تجربه کرده است و طی آن مسائل اساسی توسعه ای مانند فقر، بیکاری و شکاف های عظیم طبقاتی حل و رفع نشده اند و مازاد اقتصادی حاصل از رشد و تجارت و صادرات، حتی صادرات صنعتی و در کالاهای مصرفی، به جیب گروه ها و طبقات حاکم و خارجی ها، از جمله از کانال بدهی ها، می رود. سیاست در این منطقه در یک حرکت پاندولی با جابه جایی قدرت بین احزاب چپ و راست، یا به طرفداری از طبقات فقیر و کارگری و متوسط، جنبه پوپولیستی و ضد توسعه ای و حتی ضد رشد اقتصادی به خود می گیرد، یا جنبه لیبرال اقتصادی به قصد تشویق سرمایه گذاری خارجی و افزایش رشد اقتصادی، پیدا می کند. تجربه اخیر کشورهای ونزوئلا، برزیل، آرژانتین، بولیوی، نیکاراگوئه و اکنون مکزیک گویای این وضعیت است.

فقر از جدی ترین و پایدارترین مسائل آمریکای لاتین است و طبق آمارهای اِکلاک و سازمان ملل در ۲۰۰۴، ۴۱/۷ درصد مردم این منطقه در فقر به سر می برند، ضمن اینکه ۱۷/۴ درصد در فقر مُفرط هستند؛ البته تفاوت ها و تنوع های مهمی از این نظر بین کشورها وجود دارد و براساس گزارش اِکلاک در سال های ۲۰۰۲-۲۰۰۰، نرخ فقر از ۴۵/۴ درصد در آرژانتین، ۶۲/۴ درصد در بولیوی، ۶۹/۳ درصد در نیکاراگوئه، ۷۷/۳ درصد در هندوراس، ۶۰/۲ درصد

در گواتمالا، ۵۴/۹ درصد در کلمبیا، ۶۱ درصد در پاراگوئه، ۵۴/۸ درصد در پرو، و ۴۸/۶ درصد در ونزوئلا، تا ۲۰/۲ درصد در شیلی، ۲۰/۳ درصد در کاستاریکا، ۳۷/۵ درصد در برزیل، ۳۹/۴ درصد در مکزیک و ۱۵/۴ درصد در اروگوئه نوسان دارد و میانگین هم ۴۶/۹ درصد است (Pribble, Huber, Stephens & Stephens, 2009: 387-388). از یک سو، اجماع واشنگتنی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به سیاست و عوامل سیاسی مؤثر بر فقر بی‌اعتنا بود و در نتیجه، رشد اقتصادی بالا با سطوح بالای فقر همراه بود و این نظر با چالش مواجه شد، و از سوی دیگر، گرایش‌های پوپولیستی و چپ‌گرایانه احزاب و رهبرانی که از دوران پرون در آرژانتین از نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ تا دوران حزب کارگر در برزیل، چاوز و مادورو در ونزوئلا در عصر حاضر، سیاست‌های رفاهی را با ارائه خدمات بهداشتی و آموزشی و پرداخت‌ها و یارانه‌ها، به نفع گروه‌های کم‌درآمدتر دنبال کردند، در میان‌مدت به انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری خارجی و اشتغال و تولید آسیب رساندند و در نتیجه با افزایش تورم و بیکاری و رکود، به فقر عمومی دامن زدند. اکنون نارضایتی و شورش عمومی در نیکاراگوئه (علیه اورتگای انقلابی) و ونزوئلا مادورو با مهاجرت و پناهندگی چندمیلیونی مردم به کشورهای همسایه، به اوج خود رسیده و نرخ تورم در ونزوئلا تا پایان سال ۲۰۱۸ حتی به یک میلیون درصد می‌رسد.

موج نخست پوپولیسم در آمریکای لاتین با ظهور سیاست توده‌ای طی گذار از توسعه صادرات محصولات کشاورزی به صنعتی شدن با جایگزینی واردات (ISI) از دهه ۱۹۳۰ به بعد گسترش یافت. اما راهبرد جایگزینی واردات در آمریکای لاتین، برخلاف آسیای شرقی، موفق نبود و رژیم‌های اقتدارگرای پوپولیستی و محافظه‌کار در این گذار اغلب نتوانستند در چارچوب یک نوع توسعه کاپیتالیستی مسائل مربوط به فقر و بیکاری و شکاف طبقاتی را حل و رفع کنند. پوپولیست‌های موج نخست، درباره بخشی از نخبگان، یعنی یک الیگارشسی ملی متحد با نیروهای امپریالیستی، به‌عنوان «نخبگان فاسد» سخن می‌گفتند که علیه ISI فعالیت می‌کردند. نئوپوپولیسم، در عصر جهانی شدن و نئولیبرالیسم و دموکراتیزاسیون در آمریکای لاتین از دهه ۱۹۸۰ به بعد نیز، تنها به‌طور مقطعی و کوتاه‌مدت سیاست‌های رفاهی و توزیعی را به نفع طبقات پایین کارگری دنبال کرد. در واقع، موج دوم پوپولیسم که بسیار کوتاه‌تر و کم‌توان‌تر بود، در اوایل دهه ۱۹۹۰ ظهور کرد، به‌ویژه در کشورهایی که از بحران‌های اقتصادی عمیق اواخر دهه ۱۹۸۰ رنج می‌بردند. جنبش‌های پوپولیستی در دوران هژمونی نئولیبرال دهه ۱۹۹۰ احزاب مستقر را به چالش کشیدند، ولی نتوانستند منافع اقتصادی نخبگان حاکم را تهدید کنند و با سطوح پایین سازمان‌دهی و فقدان بدیل اقتصادی به‌خوبی تعریف‌شده، ناکام ماندند.

کینت رابرتز^۱ با تفکیک چهار گونه فرعی متمایز پوپولیسم در آمریکای لاتین، بر مبنای جلوه‌های سازمانی آنها در حوزه حزبی و جامعه مدنی هر دو، یعنی ارگانیک، کارگری، حزبی، و انتخاباتی، معتقد است که جنبش‌های پوپولیستی در عصر جایگزینی واردات بیشتر به صورت شبکه‌های سازمانی مترکم در جامعه حزبی و /یا مدنی بودند، ولی در عصر لیبرالیسم بازار و IT و رسانه‌ها، با اجتناب از سازمان حزبی و مدنی، به بسیج رأی‌دهنده‌ها می‌پردازند و، شیفت عمومی از پوپولیسم سازمان‌یافته دوره ISI به سوی الگوهای متمایز شده پوپولیسم انتخاباتی بوده است (Roberts, 2006: 127 - 148). رشد طبقات کارگری و متوسط شهری در مراحل اولیه صنعتی شدن، احزاب الیگارشیکی سنتی را وادار به سهیم کردن رقبای جدید سیاسی و دارای پایگاه توده‌ای، با ظهور چهره‌های کاریزماتیک و پوپولیستی، در قدرت کرد. دولت‌ها در این مرحله نقش‌های توسعه‌ای، تنظیمی و بازتوزیعی خود را بسط داده و برای جلب وفاداری سیاسی اقل و لایه‌های پایینی و منضبط کردن مشارکت سیاسی آنها، روابط کورپوراتیستی با انجمن‌های ثانوی کارگران و کشاورزان را شکل دادند و این انجمن‌ها تقاضای دستمزدهای بیشتر، ثمرات اجتماعی و حقوق سازمانی داشتند که با وساطت احزاب توده‌ای مطرح می‌شد. اما در عصر جدید و دموکراتیک، که اصلاحات نئولیبرال نقش‌های تنظیمی و بازتوزیعی دولت را کاهش داد و فردگرایی بازاری و بازار کار منعطف و چندپاره غالب شد، نه رهبران پوپولیستی و نه جنبش‌های کارگری، هیچ‌کدام اهرم نفوذ سازمانی گذشته را ندارند. در پروی فوجی موری دهه ۱۹۹۰ و کارلوس مینم پرونیست آرژانتین، کار سازمان‌یافته نادیده گرفته یا سرکوب شد و اصلاحات نئولیبرال دنبال شد و از پیوندهای کورپوراتیستی با کار کاسته شد. چاوز هم بدون کمک کنفدراسیون کارگری فقیران را جلب کرد. در واقع، با تضعیف کار سازمان‌یافته به واسطه بحران اقتصادی و اصلاحات، به‌ویژه در جاهایی که خود رهبران پوپولیست تجدید ساختار بازاری را اعمال می‌کنند و راهکارهای حامی‌پروری را برای جذب فقیران سازمان‌نیافته به کار می‌گیرند، حفظ پیوندهای کورپوراتیستی دشوار می‌شود (Roberts, 2006: 133 - 135). برخلاف موج نخست، در این دوره ایدئولوژی هویت مشترک آمریکای لاتینی و ضدیت با امپریالیسم مورد تأکید نبود و مبارزه علیه «طبقه سیاسی» و دولت و در واقع آن دسته از کنشگران سیاسی صورت می‌گرفت که جانبدار وجود دولتی قوی و مخالف بسط و گسترش بازار آزاد بودند. مردم هم در هماهنگی با رهیافت نئولیبرال توده متفعلی از افراد تصور می‌شدند که آرای آنها از نظرسنجی‌ها قابل استخراج بود. در عمل، ویژگی موج دوم اجرای برنامه‌های ضد فقر بود که بخش‌های غیررسمی و فقیرترین اقل را هدف قرار می‌داد (Mudde & Kaltwasser, op.cit., p.31). البته چاوز برخلاف فوجی‌موری شبیه چهره‌های

1. Kenneth M. Roberts.

پوپولیستی کلاسیک گذشته بود که درگیر منازعات شدیدی با منافع نخبگان بودند و میراث‌های سازمانی به غایت بادوامی باقی گذاشتند. با این حال و در کل، اگرچه جنبش‌های پوپولیستی در عصر حاضر احزاب مستقر را به چالش کشیدند، نتوانستند منافع اقتصادی نخبگان حاکم را به خطر اندازند و پدرسالاری در عصر جدید هم، با سرکوب شدن یا ناکامی‌های جنبش‌های کارگری و احزاب توده‌ای در بسط و گسترش، ادامه یافت و در جاهایی که بحران‌های اقتصادی و اصلاحات بازاری سازمان‌های توده‌ای را به شدت تضعیف کرد، یک نیروی سیاسی پایدار باقی ماند. حتی اریک بود^۱ بر این باور است که جهانی شدن هم نتوانسته رژیم‌های پدرسالار را تضعیف کند و هرچه درجه و میزان پدرسالاری بالاتر بوده، دموکراسی و توسعه هر دو کمتر احتمال موفقیت و تحقق داشته‌اند (اریک بود، ۱۳۹۸). او با مقایسه تجربه شیلی در دوران پینوشه و پرو در دوره فوجی‌موری، می‌نویسد، شیلی بیش توسعه‌ای منسجم، و دولت آن یک «استقلال ریشه‌دار» و بوروکراسی قوی و کارآمد، را به نمایش گذاشت و موفق بود، ولی پرو آن بیش منسجم و استقلال و کارایی قوی دولت و بوروکراسی را نداشت و سیاست اقتصادی آن پدرسالار و مشتری‌گرایانه، مشابه فیلیپین و اندونزی در آسیای جنوب شرقی بود و محاسبه‌پذیری هم در آن وجود نداشت (همان، صص ۸۳-۷۷). دولت پدرسالار قادر به اتخاذ و اجرای راهبرد منسجم توسعه‌ای نیست و بیش، درجه نسبی استقلال سیاستگذاری، و بوروکراسی کارآمد که برای برنامه‌ریزی اقتصادی منسجم ضروری‌اند، در دولت‌های به‌غایت پدرسالار وجود ندارند (همان، ص ۸۹).

موج سوم و کنونی پوپولیسم از پیروزی انتخاباتی چاوز در ۱۹۹۸ شروع شد و بعد به کشورهای چون بولیوی (مورالس)، اکوادور (رافائل کوره‌آ)، و نیکاراگوئه (دانیل اورتگا) سرایت کرد. این رهبران شبیه موج نخست لفاظی‌های ضدامپریالیستی و هویتی آمریکای لاتینی دارند، ولی برخلاف آن، مواضع چپ‌گرایانه رادیکال و علیه بازار آزاد دارند و ادعای ارائه مدل جدیدی از توسعه و تحقق ترقی واقعی برای فقیران را دارند. این مواضع و گفتمان چپ پوپولیستی از نارضایتی‌های مردمی حاصل از انجام اصلاحات نئولیبرال در دو دهه آخر سده بیستم ناشی می‌شود، که با وجود ایجاد ثبات اقتصادی کلان، نتوانست سطوح بالای نابرابری اقتصادی - اجتماعی را کاهش دهد. این رهبران از مردم خالص که محروم و مورد تبعیض هستند، سخن گفتند و از برگرداندن حاکمیت به مردم از طریق یک مجلس و قانون اساسی جدید، و با انجام این تغییرات قانون اساسی نه تنها قدرت نخبگان قدیم را کاهش دادند، بلکه به‌طور جدی ظرفیت مخالفان برای رقابت با حکومت‌های پوپولیستی به شیوه‌ای آزاد و عادلانه را هم محدود کردند (Mudde & Kaltwasser, op.cit: 31-32).

1. Eric Bud

نتیجه

پوپولیسم، ایدئولوژی سطحی و کم‌مایه‌ای است که با بسیج توده‌ای توسط رهبران کاریزماتیک یا احزاب توده‌ای، به تضاد و آشتی‌ناپذیری با نظم مستقر و نخبگان حاکم دامن می‌زند و سه مفهوم کلیدی در آن مردم، نخبگان و اراده همگانی‌اند. زمینه‌های تاریخی و جامعه‌شناختی ظهور آن به مدرنیته و سرمایه‌داری و صنعتی شدن با کمپانی‌های بزرگ‌مقیاس برمی‌گردد که با تضعیف بنگاه‌های اقتصادی کوچک و به حاشیه راندن اقشار و طبقات پایین همراه است و واکنش پوپولیستی آنها را برمی‌انگیزد. اما پوپولیسم در زمینه‌های مختلف، اشکال متفاوتی به خود گرفته و با ایدئولوژی‌های گوناگونی، از چپ تا راست، ادغام شده است. اکنون در کشورهای اروپا و آمریکا و در شمال جهانی، پوپولیسم و نئوپوپولیسم در پیوند با ناسیونالیسم سیاسی - اقتصادی و فرهنگی، بیشتر در پاسخ به مسئله مهاجران و نیز بیکاری اقشاری که از تحولات فناورانه عقب مانده‌اند، ظهور کرده و علیه جهانی شدن موضع دارد و حتی موجودیت اتحادیه اروپا را تهدید می‌کند. اما در کشورهای جنوب، به‌ویژه در آمریکای لاتین، زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی ناشی از ناکامی این کشورها در توسعه و حل مسائل مربوط به فقر و بیکاری و شکاف‌های طبقاتی، سبب ظهور احزاب و جنبش‌ها و رهبران پوپولیستی می‌شود که با ایدئولوژی چپ و سوسیالیستی و اخیراً راست‌گرایانه (بولسونارو در برزیل) پیونده خورده است. در خاورمیانه و شمال آفریقا پوپولیسم با بنیادگرایی مذهبی آمیخته شده و یک جهت‌گیری ضدغربی، ضد مدرنیته و ضد سرمایه‌داری پیدا کرده است. براساس تفسیری که از لاکلاو و موفه الهام می‌گیرد، پوپولیسم جنبش‌های بی‌بخش است و نیرویی مثبت در بسیج مردم عادی که از درون دموکراسی لیبرال بخش‌های محروم جامعه را بسیج می‌کند و می‌تواند وضع موجود را تغییر دهد. اما پوپولیسم با نفی و رد بنیان‌های لیبرال دموکراسی، از جمله عقلانیت، رقابت، تکثرگرایی و حکومت قانون، علیه دموکراسی لیبرال عمل می‌کند و با وارد کردن مردم عادی و معمولی در سیاست و تصمیم‌گیری سیاسی، نخبگان سیاسی و تخصص سیاسی و رقابت سیاسی و فعالیت احزاب و تکثر حزبی را به کلی نفی و رد می‌کند. در گفتمان پوپولیستی حتی رشته علوم سیاسی با همه زیرمجموعه‌های تخصصی‌اش^۱ نادیده گرفته می‌شود و مردم علیه هر گونه تخصص و کارشناسی سیاسی و دموکراسی وارد عمل می‌شوند.

در مجموع می‌توان گفت که پوپولیسم در کشورهای جهان سوم محصول ناکامی این کشورها در نوسازی و توسعه است و وجود فقر و بیکاری و تورم، حتی با وجود رشد اقتصادی، گروه‌ها و طبقات اجتماعی به حاشیه رانده شده و آسیب‌دیده را که توسط احزاب و

۱. ر.ک: آدریان لفت و بیچ، تحولات جدید در علوم سیاسی، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: میزان، ۱۳۸۷.

گروه‌های حاکم نمایندگی نمی‌شوند، توسط رهبران کاریزما به صحنه سیاسی می‌کشاند و بسیج توده‌ای آنها اگرچه به قول هشام شرابی بزرگ‌ترین پتانسیل واژگونی رژیم‌های پدرسالار را در قالب جنبش‌های بنیادگرای اسلامی دارد، ولی پس از پیروزی و استقرار یک رژیم پوپولیستی، یک رژیم پدرسالار جدید و اقتدارگراتر از رژیم پیشین، شکل می‌گیرد (شرابی، ۱۳۸۵).

پوپولیسم و رهبران پوپولیستی اغلب با اتخاذ تاکتیک‌های بسیجی، اقدامات بازتوزیعی و لفاظی‌های عدالت‌خواهانه و طرفدار مردم عادی و فقیران، به منطق هویتی و توزیعی در جامعه سیاسی و کشور دامن می‌زنند و جامعه را دوقطبی (دوست و دشمن، ما و دیگران) می‌کنند و با تشدید منازعات اجتماعی - سیاسی و وارد کردن توده‌های بی‌شکل به صحنه سیاسی و رای فعالیت احزاب سیاسی و جامعه مدنی و حکومت قانون، به بی‌ثباتی سیاسی دامن می‌زنند. شعارهای پوپولیستی حول محور عدالت و توزیع و حاکمیت مردم و اراده همگانی، انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری و فضای کسب‌وکار را، به‌ویژه با جهت‌گیری چپ‌گرایانه ضدسرمایه‌داری و ضد غرب، از بین می‌برند و به توزیع منابع موجود از طریق یارانه‌ها و خدمات اجتماعی و رفاهی در کوتاه‌مدت متوسل می‌شوند و به این ترتیب به زایش ثروت از طریق تولید و بعد توزیع آن براساس سهم عوامل تولید آسیب می‌رسانند و در میان‌مدت و درازمدت به رکود و تورم و فقر و بیکاری و تبعیض و فساد و رانت‌خواری و شکاف‌های طبقاتی بیشتر دامن می‌زنند و طبقات متوسط و پایین را بیشتر تضعیف می‌کنند و در نتیجه دموکراسی و توسعه هر دو را از بین می‌برند. گفتمان پوپولیستی یک جمهوری علیه جمهور مردم و حکومت ارادل و اوپاش و دزدسالاری و جمهوری فقیران علیه فقیران تشکیل می‌دهد. در واقع، تجربه دموکراسی پیش از ظهور دولت ملی و مدرن با بوروکراسی شایسته‌سالار و کارکرد توسعه‌ای، و در نتیجه، پیش از تحقق توسعه، به افزایش انتظارات و عوام‌فریبی و حامی‌پروری و پوپولیسم منجر می‌شود و از انباشت سرمایه و تحقق توسعه جلوگیری می‌کند. اما پس از شکل‌گیری دولت ملی و مدرن و توسعه‌خواه و تقویت طبقه متوسط و کارآفرین و بورژوازی ملی، بسط و گسترش دموکراسی به پوپولیسم منتهی نخواهد شد. در شمال جهانی جنبش‌های پوپولیستی پایدار نیست و نمی‌توانند در درازمدت غالب شوند. اما در کشورهای جنوب و جهان سوم، پوپولیسم از گذر دموکراسی ریشه دوانیده و با توجه به اکثریت فقیر و محروم و به‌حاشیه‌رانده‌شده در اثر توسعه‌نیافتگی، پوپولیسم در این کشورها در پیوند با ایدئولوژی‌های سوسیالیستی (آمریکای لاتین) و بنیادگرایی مذهبی (خاورمیانه) بسط و گسترش می‌یابد و مردم توسط نخبگان حزبی یا جناحی یا ضدنخبگان و حتی شبکه‌های اجتماعی و در راستای منافع خاص آنها، علیه دموکراسی و توسعه هر دو بسیج می‌شوند.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. آرگون، محمد (۱۳۹۷). بازاندیشی در اسلام، ترجمه احمد موثقی، تهران: روزنه.
۲. بود، اریک (۱۳۹۸). دموکراتیک سازی، توسعه و دولت پدرسالار در عصر جهانی شدن، ترجمه احمد موثقی، تهران: روزنه.
۳. پیترس، یُدروین (۱۳۹۶). نظریه توسعه، شالوده‌شکنی‌ها / بازسازی‌ها، ترجمه احمد موثقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. شرابی، هشام (۱۳۸۵). پدر سالاری جدید، ترجمه احمد موثقی، ج ۲، تهران: کویر.
۵. شوماخر، ای. اف (۱۳۷۲). کوچک زیباست، اقتصاد با ابعاد انسانی، ترجمه علی رامین، ج ۳، تهران: سروش.
۶. کاسیرر، ارنست (۱۳۶۲). افسانه دولت، ترجمه نجف دریابندری، تهران: خوارزمی.
۷. لغت ویچ، آدریان (۱۳۸۷). تحولات جدید در علوم سیاسی، ترجمه احمد موثقی، تهران: میزان.
۸. موثقی، سید احمد (۱۳۹۴). صلح، امنیت و توسعه، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۹. هتته، بژورن (۱۳۸۸). تئوری توسعه و سه جهانی، ترجمه احمد موثقی، ج ۲، تهران: قومس.

ب) خارجی

10. Abts, Koen, and kummens, Stefan (2007), "Populism versus Democracy", in: political Studies, vol. 55.
11. Dunn, Robert (1991), "Postmodernism: populism, Mass culture, and Avant - Garde", in: Theory, Culture & Society, vo: 8. No.1.
12. Kitching, Gavin (1990), Development and Undrdevelopment in Historical Perspective, Lndon & New york: Routledge.
13. Mudde, Cas, and Kaltwasser, Cristobal Rovira (2017), Populism, A Very Short Introduction, New York: Oxford University Press.
14. Pribble, Sennifer, Huber, Evelyne, and Stephens, John D., (July 2009), "Politics, Policies, and Poverty in L. A.", in: comparative Politics, Vol. 41, No.4.